

دشواری نظام اندیشه یونگ

نوشتن درباره یونگ دشوار است؛ نوشتن درباره کسی که درباره یونگ نوشته است، دشوار تر. یونگ نظام روان شناختی پیچیده و دیربایی دارد. همان نظام را رنگ عرفانی و صبغه فلسفی می دهد، با اسطوره شناسی و تاریخ می آمیزد و به زبانی ادیبانه و تمثیلی بیان می کند. شیوه بیان پیچیده و دور از تسلسل خطی منطقی که برخاسته از تفکر شهودی او و مشحون از تکرار و تداخل است نیز این دشواری را دو چندان می کند. مورنو (A. Moreno) نیز در نقد دیدگاه های یونگ از چنین شیوه ای میرزا نبوده. وی از تدوین کتاب خود دو هدف داشته است. به دست دادن بعضی مفاهیم کلیدی اندیشه های یونگ و افزودن پاره های آرای انتقادی بدان ها؛ از این رو کتاب عملاً برای کسانی مناسب است که پیشاپیش تا حدودی با آرای یونگ در زمینه های گوناگون آشنا باشند. این ویژگی یادداشت حاضر را به نقدی مضاعف تبدیل می کند و چون طبعاً از خلال آن کلیت نظام دار و روشنی از اندیشه یونگ دریافت نمی شود، شرح مختصری درباره روان شناسی تحلیلی ضروری است.

یونگ همراه با فروید و آدلر، سه چهره برجسته روان شناسی اعماق^۱ اند. مکتب ویژه یونگ درون روان شناسی اعماق (ژرفانگر) روان شناسی تحلیلی نام دارد.^۲ روان شناسی اعماق به لایه های ژرف روان و کندوکاو در آنها می پردازد؛ از این رو ناخودآگاه^۳ در آن اهمیت ویژه ای دارد.

«ناخودآگاه» یکی از مهم ترین و پرکاربردترین اصطلاحات روان شناسی تحلیلی است. این اصطلاح قبل از یونگ نیز کاربرد داشته و در روان شناسی فروید

(مکتب روانکاوی) حایز اهمیت بوده است. اما در نظریه فروید بیشتر بر یادهای فراموش شده، خاطرات و اطلاعات رنگ باخته و تمایلات سرکوب شده دلالت دارد. در حالی که یونگ از این مرحله که آن را ناخودآگاه فردی می نامد نیز درمی گذرد و برای روان انسان قایل به وجود لایه ای قدیم تر و باستانی است. روانی تاریخی، وراثتی و جمعی که به زعم وی ته نشسته کنش ها و خاطرات اجداد نوع انسان است. این روان باستانی زاده تجربیات و اندیشه های بعد از تولد نیست و یونگ آن را ناخودآگاه جمعی^۴ نام می نهد و مجموع ناخودآگاه را که شامل لایه های فردی و جمعی است در برابر آگاهی قرار می دهد. خودآگاه توسط مرکزیتی به نام «خود»^۵ اداره شخصیت را در دست دارد؛ اما به رغم سلطه گری «خود» آنچه دورادور و از ژرفای روان بر منش و کنش آدمی حکم می راند، نیروهای ناخودآگاه است که با خودآگاهی هم جوار و در تعامل و کنش متقابل است. به عبارت دیگر پیوسته عناصری از خودآگاه به ناخودآگاه می رود و عناصری از ناخودآگاه در خودآگاه نفوذ می کند. یونگ برای ناخودآگاه قایل به سه نوع محتواس:

غریزه، صورت مثالی (کهن الگو یا سرنمون^۶) و اسطوره. غرایز عوامل روان شناختی حامل انرژی ناهشیارند که برای رفع نیازهای طبیعی، ارگانیسم را به کنش وامی دارند، و گاه به صورت تصاویر نمادین در روپا ظاهر می شوند. صورت های نمادین غرایز صورت های مثالی اند. صورت های مثالی از سوی دیگر، منشاء تولید صورت هایی روان زانند^۷ که در اشکال نیرومند و اغراق آمیز خود، خواب های کودکی و پندارهای روان نژندی و در اشکال کم رنگ تر، بعضی رویاهای بزرگ سالان سالم را پدید می آورند. می توان آنها را از بعضی جهات به مثل افلاطونی مانند کرد. صورت های مثالی بسیار زیادند. مهم ترین آنها عبارت انداز: سایه^۸، مادر^۹، پیرخردمند^{۱۰} (روح، مانا)، انیما^{۱۱}، انیموس^{۱۲}، پرسونا^{۱۳}، قهرمان، رستاخیز، خویشتن^{۱۴} و... می توان

گفت براساس یافته های تجربی یونگ، به تعداد تجربه های مهم نوعی و مکرر انسان در طول تاریخ، صورت مثالی هست. صورت های اسطوره ای پدیده هایی ذهنی اند که از ورای چهره خود، ماهیت روان را تجسد می بخشند و واسطه ناخودآگاه جمعی، یعنی حیات روانی باستانی و زمان حال و خودآگاهی اند. یونگ الگویی ویژه برای درمان و مشاوره پیشنهاد می کند که اساس آن کنش متقابل میان خودآگاه و ناخودآگاه است و آن را فرآیند فردانیت^{۱۵} نام می نهد. جوهر فردانیت به آگاهی در آمدن شماراندکی از مهم ترین صورت های مثالی است. این به آگاهی در آمدن تمایز یا جذب نام دارد. فرآیند جذب از صورت مثالی سایه آغاز می شود، انیما (یا انیموس)، پرسونا، مادر و پیرخردمند را پشت سر می نهد و به «خویشتن» می رسد. این مرحله که غالباً ویژه سنین میانی یعنی تقریباً از سی و پنج سالگی به بعد است، از دید یونگ غایت کمال شخصیت را در خود دارد و برای همه حاصل نمی شود و فرایندی است دشوار و توأم با رنج.

دیگر مفاهیم عمده دستگاه فکری یونگ عبارت انداز: نگاه ویژه به دین و نقش آن در درمان روان نژندی و مسأله تضاد و به تبع آن خیر و شر. نکته قابل ذکر این است که یونگ روان شناسی تجربه گراست و دیدگاه های خود را درباره نقش دین در سلامت روان، از راه یافته های تجربی اش بیان می کند، در نتیجه «الهیات مبتنی بر مرجعیت تجربه» او از بعضی جهات با «الهیات مبتنی بر مرجعیت سنت» هم خوانی ندارد و تفاوت هایی بنیادین با آن نشان می دهد.

دیدگاه های مورنو درباره یونگ

آنتونینو مورنو تحلیل خود را با تعریفی از خودآگاه شروع می کند آن گاه به ناخودآگاه جمعی می رسد و پس از توضیحی درباره تفاوت آرای یونگ و فروید، درون مایه های ناخودآگاه را می کاود و فردانیت را توضیح

رتال جامع علوم انسانی

می‌دهد. به آرای یونگ در باب دین و روان نژندی اشاره می‌کند. به مسئله شر که پیوسته محور مباحث یونگ است، بحثی اختصاص می‌دهد و سپس کتاب را با گفتاری دربارهٔ نیچه به پایان می‌برد.

مورنو جان کلام را دربارهٔ سرنمون‌ها (صورت‌های مثالی) دریافت‌ها اما مقهور آنها نشده است. با استفاده از عبارتی معروف از آینشتین، آنها را «ابداعات آزاد» ذهنیت یونگ می‌نامد و با آن که نقش آنها را در تخیل فعال، رویاها و پسیکوزها نادیده نمی‌گیرد، مفروض به حسابشان می‌آورد، و این در حالی است که بعضی سرنمون‌ها چون «خویشتن» را کاملاً می‌پذیرد و سرنمون بهشت و منجی را از کشفیات روان‌شناسی جدید می‌داند. همچنین در باب تجلیات سرنمونی مدرن و آمیختگی آنها با خودآگاه، که خوانندهٔ باریک‌بین نیز خود از خلال آموزه‌های یونگ در می‌یابد، تعبیری جالب توجه ارائه می‌دهد: «سرنمون‌ها در لافافهٔ پوشش جدید و امروزی رخ می‌نمایند و هم‌زمان با مواد آگاه، جلوه‌گری می‌کنند. از این رو مشکل بتوان محتویاتی را که از آن ذهن آگاه است جدا ساخت؛ زیرا هر دو عمیقاً به هم آمیخته‌اند. باید به خاطر داشت که گرچه آگاهی و ناآگاهی کارکردهای روان‌شناختی گوناگونی پیش‌رو می‌نهند، هر دو جلوه‌های یک روان یگانه‌اند.» (ص ۱۳) در باب منشاء سرنمون‌ها نیز ابهام موجود در دیدگاه یونگ را زیبا بیان می‌کند: «سرنمون‌ها بسان پرندگان مهاجرند که آشکارا می‌بینیمشان ولی نمی‌دانیم از کجا آمده‌اند.» (ص ۲۶)

دربارهٔ سرنمون «خویشتن» نیز که پیشتر ذکر شد سرمنزل فردانیت است، توصیف خوبی به دست می‌دهد: «خویشتن در مقام پدیده‌ای پیشین و ماقبل تجربی، در همه کس حضور دارد. جاودانه و وراثی تولد و مرگ فردی؛ ولی به حکم قانون، در حالی ناآگاهانه. با این همه، وقتی در مراحل بعدی زندگی، این واقعیت به آگاهی در می‌آید، به تجربه‌ای قطعی مبدل می‌شود. با

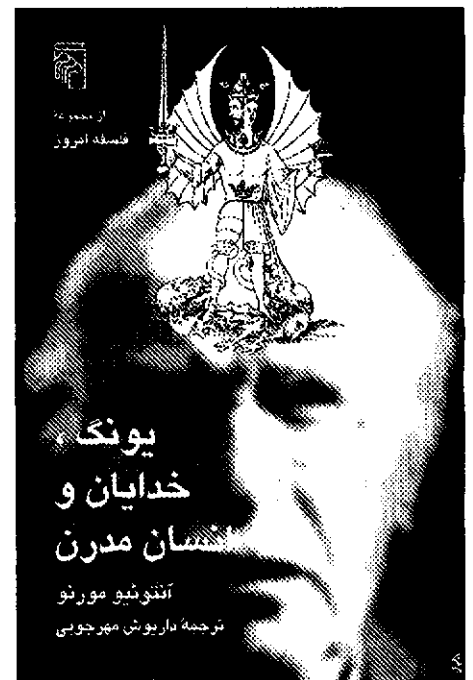
این حال به سبب دشواری‌های فراوان سیر فردانیت، این تجربه عملاً فقط برای عدهٔ معدودی روی می‌دهد. و درست نیز همین است، زیرا بدون تحمل عذاب مرگی پیشین، رسیدن بدین هدف ناممکن است.» (ص ۸۰) مورنو با تأکید بر غریب بودن دیدگاه مربوط به «خویشتن» برای انسان غربی، یادآوری می‌کند که از لحاظ روان‌شناسی نمی‌توان نماد «خویشتن» را از تصویر خدا یا صورت الهی متمایز ساخت و بریکی بودن این دو گوهر از دیدگاه یونگ، تأکید می‌ورزد. نیز نقش نمادگونگی «خویشتن» را در وصلت آگاهی و ناآگاهی که منجر به تمامیت یا فردانیت می‌شود، از نظر دور نمی‌دارد. مورنو در ضمن برای رفع سوء تفاهم‌هایی که اذهان کج‌تاپ بعضی منتقدان یونگ دربارهٔ این نگره نادرست که «خویشتن خداست» به آنها دامن زده و با استفاده از آرای خود یونگ، این همانی identity مذکور را در وحدت مفاهیم خویشتن و تصور خدا بیان و بدین‌گونه آن را تصحیح می‌کند. در واقع وی دیدگاه‌های یونگ را تا آنجا می‌کاود تا برای اثبات این مفهوم شواهدی مناسب بیابد: «حال ببینیم که یونگ پیوند میان خویشتن و عوامل دینی انسان را چگونه اثبات می‌کند. از راه این همانی نمادها «خویشتن» گونه‌ای نمادباوری به وجود می‌آورد که همانند همان نمادباوری است که حاصل فعالیت دینی انسان است. برای مثال، انگاره یا تصور خدا در انسان، خود را در آگاهی به شکل تثلیث^{۱۶} و تریب و ماندالا^{۱۷} و وحدت اضداد و سایر نمادها که آنها نیز نمادهای خویشتن‌اند، آشکار می‌سازد. یونگ می‌گوید که اگر در علم فیزیک بتوان از تصویر خدا صرف نظر کرد، در علم روان‌شناسی هرگز نتوان، زیرا روان‌شناسی ناگزیر است هستی‌داری تصویر خدا در ذهن بشر را به جد بگیرد.» (ص ۱۵۸) آن‌گاه مورنو از قول یونگ در باب احتمال جایگاه کانونی سرنمون تمامیت و نزدیکی آن به تصویر خدا گفت‌وگو می‌کند. یعنی همان ویژگی که باعث تولید تصویرهایی

می‌شود که نماد الوهیت‌اند. او بحثی را نیز به محتوای «پاسخ به ایوب» اختصاص می‌دهد که در آن یهوه از راه پیوستن به ایوب از ناخودآگاهی به خودآگاهی می‌رسد. مسایل تناوردگی^{۱۸} را نیز از نظر دور نمی‌دارد و آنگاه از این‌گونه عقاید به انقلاب کوپرنیکی یونگ در باب خدا تعبیر می‌کند. عقایدی که به تعبیر مورنو روان‌شناسی دین را چنان بنا کرده که از انسان ریشه بگیرد و به او ختم شود؛ یعنی به یک نظام انسانی درسته.

عقاید دینی یونگ در نظام اندیشه او نقشی محوری و اساسی دارد و نه تنها به عنوان مبنای اعتقادی، بلکه در جایگاه عاملی درمانی در روان‌نژندی مورد توجه قرار می‌گیرد. کتاب مورنو جوهر این آموزه‌ها را در باب شفافبخشی دگم‌های دینی و تأثیر آنها بر روان‌نژندی به درستی بیان می‌کند. از این نگره، دین نوعی روان‌درمانی و عاملی مهم و تأثیرگذار در فرآیند روان‌شناختی سازگاری با محیط است. به این ترتیب مورنو در تحلیل دیدگاه‌های یونگ، از «خویشتن» به خدا، از خدا به دین و از دین به تمامیت می‌رسد و مجدداً به «خویشتن» باز می‌گردد. او فصل مسبوطی به فردانیت اختصاص داده، پیداست که جایگاه این مؤلفه مهم را در اندیشهٔ یونگ بازشناخته است. وی با اشاره به دید بدبینانه و تیرهٔ یونگ نسبت به آیندهٔ اروپا، فردانیت یونگ را به مثابه ابزاری مؤثر در رفع بحران‌های آن و بیماری‌های جمعی آن می‌داند. چنین تحلیلی بر دریافت این نکته استوار است که غایت فردانیت از «خویشتن» می‌گذرد و «خویشتن» نه تنها جامع نیروهای روان و نماد تمامیت است، بلکه به منزلهٔ تصور خدا نیز هست.

مورنو در مبحثی که مفهوم نمادین روح‌القدس را در اندیشهٔ یونگ شرح می‌کند و ارتباط مسیح را با «خویشتن» بازمی‌گوید و به مسئلهٔ شر می‌پردازد، غوررسی کافی دارد. وی توصیف جامعی از شخصیت یونگ به دست می‌دهد. پیداست که به رغم پاره‌های

رتال جامع علوم انسانی



یونگ، خدایان و انسان مدرن

آنتونیو مورنو

داریوش مهرجویی

نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۶

انتقادهای بسیاری از دیدگاه‌های او را پذیرفته است. نگره او را انسانی و فهمیدنی توصیف می‌کند، وسعت اطلاعات و قدرت اندیشه‌اش را می‌ستاید و به گونه‌ای خصلت‌های پارادایمیک^{۱۹} که مبین دیدگاه‌های یونگ‌اند باور دارد. انتقادهایی نیز که بر وی وارد کرده بعضی تکراری‌اند و دیگران پیشتر آنها را طرح کرده‌اند. بعضی دیگر نیز جای بحث و پاسخشویی دارند. پاسخ‌گویی نه از موضع دفاع از دیدگاه‌های یونگ، بلکه از موضع تأکید بر ضرورت نقد اندیشه در درون دستگاه همان اندیشه. برای مثال، هنگامی که مورنو در جایی کتاب خود بر تفاوت الهیات یونگ با الهیات مسیحی تأکید می‌ورزد و در برابر ایمان متکی بر مرجعیت سنت، جایگاهی برای ایمان متکی بر تجربه می‌شناسد، چگونه می‌تواند از منظر دیدگاه‌های قدیس اگوستین (Saint Augustine) مبانی آن ایمان را بنگرد؟ مورنو پاسخ یونگ را به کسانی که دیدگاه‌هایش را بدعت محسوب کرده‌اند به دلیل هماهنگ نبودن با آرای یزدان‌شناسان، کافی نمی‌داند. وی در این زمینه مثالی ذکر می‌کند: «یزدان‌شناسان خدا را همچون یک تثلیث می‌بینند، حال آن که لازمه رهیافت روان‌شناختی یونگ به خدا یک تربیع است.» (ص ۱۳۵) باید گفت اگر چنین نمی‌بود، تمامی آرای یونگ در باب شر که تفسیر آن از راه تبدیل «اقانیم سه‌گانه» به تمامیت تربیع ممکن می‌گردد، قابل طرح نبود. قصدم آن نیست که این انتقادهای را رد کنم بلکه معتقدم این آرا باید نقطه عزیمت انتقاد را بر پهنه‌ای وسیع‌تر از موضوع تثلیث و تربیع بگذارد.

مورنو به رغم احاطه بر نظام اندیشه یونگ، در پارهای موارد به ذکر نکاتی پرداخته که از نگاه خواننده آشنا با مبانی روان‌شناسی تحلیلی جای چون و چرا دارد. از جمله محتوای ناخودآگاه را غریزه و سرنمون می‌داند و اسطوره را حذف می‌کند. (ص ۶) حال آن که در همان فصل نخست بیاناتی دارد که خواننده از مطالعه آن ارتباط اسطوره را با سرنمون در می‌یابد و در صفحاتی چند (۱۳، ۱۵، ۱۸، ۲۱۱) این ارتباط تلویحاً بازنموده شده است. در ص ۲۳ چنین می‌نویسد: «نوشته‌های یونگ همیشه اسطوره را از سرنمون به روشنی متمایز نمی‌کند. شاید این تمایز در مفاهیم کنش و توانایی، کل و جزء، علت و معلول باشد و سرنمون‌ها همیشه آماده‌اند تا اندیشه‌های اساطیری مشابه و یکسان تولید کنند.» خود وی نیز به تصریح، افسانه‌های پریان و داستان‌های اساطیری را دارای منشاء سرنمونی می‌داند. در هر حال اسطوره در باور یونگ، از عناصر مهم ناخودآگاه جمعی است.

مورنو مبحث فردانیت را به رغم اطناب و تفصیلی که دارد، به روشنی توضیح نمی‌دهد. پیش از توضیح درباره آن و بدون مقدمه بحث دشواری فردانیت را آغاز می‌کند؛ سپس برای آن دو جنبه قابل می‌شود: پیراستن

از لفاظیهایی نظیر «نقاب شخصیتی» و دیگر کمال‌پذیری. بیان وی به گونه‌ای است که خواننده این دو جنبه را دو فرآیند متفاوت می‌پندارد، حال آن که هر دو وجهی از یک فرآیند واحدند که طی آن شخصیت در همان حال سیر به سوی کمال، خود را از لفاظیه‌ها می‌پیراید و از راه تجربه می‌آموزد که نقاب شخصیتی را که در روابط اجتماعی برای حفظ فاصله با دیگران و ترساندن آنان به چهره زده بود، بردارد و به همذات‌پنداری با آن خاتمه می‌دهد.

در کتاب مورنو، جای جذب سرنمون مادر در فرآیند فردانیت خالی است. او سرنمون‌های مؤثر در فردانیت را چنین برمی‌شمارد: سایه، انیما (انیموس) پرسونا، پیردانا، و این در حالی است که خواننده از خلال مطالب ص ۲۶ به طور غیرمستقیم به نقش سرنمون مادر در فردانیت پی می‌برد. در توضیح مورنو از فردانیت، انیما عمده شده و انیموس و پرسونا ذیل آن آمده‌اند. «مانا» مرحله‌ای از تحول انیما و جنبه نومی و قدسی آن قلمداد شده‌است. حال آن که «مانا» اصطلاح دیگری برای سرنمون پیرخردمند (روح، پدر) است.

بی‌توجهی به انیموس (روان مردانه در زن) و سرنمون مادر - که در کنار سرنمون پیرخردمند (پدر) جای دارد - تعبیری مردانه از فرآیند فردانیت است. گفتنی است که غایت فردانیت معطوف است به رسیدن تضادهای تیک و بد، هشیار و ناهشیار، نرینه و مادینه و... به همپهادی تازه و سرنمون مادر نه مادینه جان (انیما) بلکه بخشی از ویژگی‌های مادینگی روان است؛ یعنی سه عامل سرنمون مادر، ویژگی‌های مادینگی منبعت از وجود هورمون‌های زنانه و مجموعه ته‌نشست تجربه از وجود تاریخی زن در روان مرد. به همین ترتیب، روح بخشی از ویژگی‌ها یا عناصر نرینگی روان است و به زعم یونگ سرنمون مادر و سرنمون پدر، هر دو در زن و مرد موجودند، حال آن که انیما و انیموس به ترتیب در روان مرد و زن مستترند. مورنو اشاره‌ای دارد مبنی بر این که یونگ مفهوم «خویشتن» را در مشرق زمین کشف کرده است. (ص ۷۶ و ۷۷) حال آن که کشف مفهوم «خویشتن» پیشاپیش صورت گرفته بود و آنچه تصادفی در مشرق یافت شد، ماندالا یعنی نماد تأمل و مکاشفه است و البته پیش از آن، یونگ در رؤیاهای بیمارانش نماد دایره‌وار شبیه ماندالا را یافته بود. البته در خرد چینی نیز فرآیندی شبیه به «خویشتن» هست؛ اما شباهت آن با «خویشتن» در عقاید یونگ کاملاً تصادفی است.

مورنو به رغم این که در نقد دیدگاه‌های یونگ ظاهری بی‌طرف نشان می‌دهد و این را می‌توان از تحسین بیش از حد او از شخصیت یونگ استنباط کرد، از موضع یزدان‌شناسی سنتی و با عینک آگوستین قدیس آرای او را می‌خواند و با معیار اقوال آبابی کلیسا می‌سنجد و آموزه‌هایی را که محصول روشی تجربی

است در کنار دگم‌های مسیحیت قرار می‌دهد؛ این قرائت او را در مرتبه یزدان‌شناسی سخت گیر، به کشف رگه‌های آب شور در سرچشمه عقاید یونگ وامی‌دارد. او از قول بینز (H.G. Baines) یونگ را به خاطر طرد مسایل عمده بشری مستحق سرزنش می‌داند؛ حال آن که آشنا به اندیشه یونگ خوب می‌داند که هیچ روان‌شناسی به اندازه او در مسایل عمده بشری تأمل نکرده است. یونگ اسطوره تباه شده انسان مدرن را باز می‌گوید. فقر اسطوره، فقردینی، فقر نمادین، روان نژندی، حضور شر و... همه او را نگران وضع آینده نوع انسان کرده است. از همین روست که ضرورت تمامیت را به مثابه درمانی برای همه این دردها می‌جوید.

در کتاب بعضی از اصطلاحات پرکاربرد در روان‌شناسی تحلیلی بدون توضیح تکرار شده است؛ از آن جمله می‌توان به روان عینی^{۲۰} (ص ۳، ۱۵، ۳۱۲) کارکردهای چهارگانه و نگرش‌های دوگانه^{۲۱} (ص ۱۳۵)، Prima materia^{۲۲} (ص ۱۱۱) و حجرالفلسفه^{۲۳} اشاره کرد. این چشم پوشی از توضیح بعضی مفاهیم دشوار که به معنی مفروض گرفتن آگاهی خواننده از آنهاست در برابر تکرارهای بسیار و ملال‌آور در زمینه‌های دیگر قرار می‌گیرد. مثلاً ضرر سرکوبی، لزوم پذیرش سایه، لاادری بودن یونگ به یک خدای استعلائی به دفعات و در فصول مختلف کتاب تکرار می‌شود.

بیان مورنو از وضوح و روشنی کافی برخوردار نیست و این گاه ناشی از روش رایبه اطلاعات و گاه مربوط به ابهام در بیان است. در بحث از «دین و فردانیت» می‌گوید: «برای یونگ وجود عامل دینی در انسان، اصلی پیش‌اندرنیست.» از این عبارت مفهوم روشنی بر نمی‌آید، زیرا آشنای اندیشه یونگ می‌داند که از نظر او عامل دین برای انسان پیش‌اندر و سرنمونی است. آیا منظور مورنو آن است که این تصور در یونگ پیش‌اندر نیست؟ اگر چنین است، آیا طرح آن به این گونه مبهم ضرورت دارد؟



بی‌نظمی در نقل قول‌ها، در هم‌آمیختگی آنها، نقل قول‌های متداخل پی‌درپی و مستقیم و غیرمستقیم از یونگ و دیگران به گونه‌ای است که گاه تداخل حوزه داورهای مورنو و گفته‌های یونگ با سنت آگوستین و دیگران خواننده را به بازخوانی‌های مکرر وامی‌دارد. گاه آغاز و انجام نقل قول‌های غیرمستقیم مشخص نیست. گاه چند صفحه متوالی تماماً نقل قول از یونگ است. مثلاً در مبحث «سایه» از ص ۵۲ تا ۶۰ تماماً اوجاعات پی‌درپی است. بی‌توجهی در اتخاذ روشی منطقی برای اتصال دیدگاه‌ها سبب می‌شود که خواننده آغاز و انجام گفته‌های مورنو را به آسانی دریابد. مثلاً در مبحث روان‌نژندی، نقل قول‌های متعددی از اکویناس، ST.T. Aquinas، فرانسیس ساکس Francis Sax، سن‌ترز ST.Teresa سنت آگوستین و بعضی روان‌شناسان و مردم‌شناسان می‌خوانیم و بعضی از آنها را زاید و بی‌ارتباط با متن می‌یابیم. در مبحث «انیما» نقل قول قدیس آگوستین با گفته یولانده یا کوبی Y.Yakooobi ارتباط چندانی ندارد. (ص ۷۲) همین‌طور نقل قول از یا کوبی در میانه بحث از «سایه» (ص ۵۵) و نقل قول از قدیس آگوستین در موضوع راز (ص ۵۷) با استفاده از دیدگاه‌های جامعه‌شناختی مارگارت مید M.Mead در بحث از انیما و انیموس، ضروری به نظر نمی‌رسد. البته مواردی از این قبیل آن قدر زیاد است که حوصله خواننده احساس به سازمان‌دهی محتوا را سر می‌برد.

فصل الخطاب کتاب مورنو

بعضی فصل‌های کتاب به رغم کاستی‌هایی در روش و محتوای اثر، بسیار جذاب و منطقی تدوین شده است. از آن جمله می‌توان به فصل «دین و اسطوره» و «نیچه و یونگ» اشاره کرد که صرف نظر از اطنابی که دارد از ساختار و محتوایی بسیار خوب بهره‌مند است. در این فصل، خواننده به رغم اقوال جانبدارانه مورنو و از خلال نقادی‌های او از تحلیل‌های یونگ، در شخصیت نیچه، نماد انسان مدرن، پرهیپ انسان این روزگار را می‌بیند: بی‌خدا، با اسطوره‌های تپاه و رها در گرداب روان‌نژندی. مورنو بعضی از جنبه‌های شاخص تفکر و شخصیت نیچه را با استفاده از آموزه‌های یونگ تحلیل می‌کند و از منظر روان‌شناسی اعماق می‌کاود و در این زمینه آن‌قدر اهل تساهل و در معنای وسیع و غیرمعمول آن‌قدر روحانی مشرب است که نیچه دیونیزوسی خدا مرده، نیچه زخم خورده درد جاودانگی را روحانی مشرب می‌نامد. او در روانکاوای نیچه جریانی عکس فرآیند فردانیت رو می‌کند. همان‌گونه که بررسی شد، فردانیت از جذب سایه آغاز می‌شود و پس از گذشتن از جذب سرنمون‌های انیما (یا انیموس)، پرسونا، مادر و روح، به «خویشتن» می‌رسد. در نیچه برعکس، تورم^{۲۴} «من» که «خویشتن» را بلعیده تمامی شخصیت را فرا می‌گیرد و به همذات‌پنداری با سایه می‌رسد. به

عبارت دیگر از این تحلیل می‌توان دریافت «انسان مدرن» که چهره یونگ را از خلال تحلیل‌های مورنو نگران او می‌بینیم، از همذات‌پنداری با خدا الوهی نمی‌شود، بلکه قادر مطلق بودگی و فراتر رفتن از نوع خود - به تعبیر مورنو - و آبر مردجویی - به تعبیر هانا آرنهت Hannah Arendt - تنها حقارت‌های جبران شده از طریق «خواست قدرت» او را باز می‌تاباند. و تنها شرارت‌هایش را بر می‌انگیزد.^{۲۵} او تنهاست، با اسطوره‌های فاسد و تهی از حقیقت، گرفتار در ورطه روان‌نژندی و اسیر شقاوت‌های جمعی، و یونگ برای نجات چنین انسانی است که فریاد برمی‌آورد.

ملاحظات در باب ترجمه

ترجمه کتاب به رغم دشواری آن، یک دست و رساست. زبان مهرجویی زبانی قوی، ادیبانه و محکم است؛ اما خواننده حساس به زبان گاه از خلال بعضی عبارات و جمله‌ها، ضرورت یک آب‌شسته تر شدن متن را در می‌یابد؛ جمله‌هایی از این قبیل:
- دوستانش باعث بسیار دلسردی‌های او شدند.
- ... جایگزین رنج روانی‌ای که بیمار می‌کوشیده از آن خلاص شود شده است.

- به بیش و کم تمامی ادبیات دینی جهان متکی است.
- یعنی مستلزم تجلی خدایی که وجودش خارج از انسان و جهان است بر من نیست. (یعنی مستلزم تجلی خدایی خارج از وجود انسان بر «من» نیست.)

در عبارت زیر منظور از واژه «قدرت»، «نیرو» است که مفهومی است فیزیکی:

کشف رابرت مایر در باب نظریه اصل تمرکز انرژی... به اندیشه قدرت وابسته است.

مهرجویی ترکیبات و مفرداتی نو نیز دارد که به راحتی در متن و بدون رمزنگاری ناشی از آشنایی زدایی در دل خوش می‌نشینند:

ابرانسان (ابرمرد)، میان مایه (متوسط)، فرگشت (تطور)، همانستی (این همانی)، راته (سابق)، انگیختار (تکانه)، خویشتن پایبی (صیانت نفس)، شوئند (صیوروت)، آروینی (تجربی)، تن یابی، تن آوردگی (تجسد)

گاه نیز واژه‌هایی به کار می‌برد که به نظر می‌رسد معلول نوعی شتاب‌زدگی یا بی‌توجهی است، مثلاً در سراسر کتاب حرف شرط «چنانچه» به جای حرف ربط «چنان که» نشسته است. (برای مثال ص ۳۹ سطرهای ۲، ۷، ۱۶، ۱۷، ۲۳) گاه ترکیب‌هایی دارد که حاوی حسوند: دین یهودیت، علم مردم‌شناسی بشر، عرفان مشرق زمینی، فراکنش به بیرون از خود. در بعضی واژه‌ها نیز از پسوند‌های زاید یا نامناسب استفاده می‌کند: ژرفناک، هیبت آسا.

در اصطلاحات حوزه روان‌شناسی اعماق نیز نوآوری‌هایی دارد که چندان مناسب به نظر نمی‌رسند: فروکوفتن (به جای سرکوبی)، فراتابی (فرافکنی)

سرنمون (صورت مثالی یا کهن الگو)، غریزه شهوانی (به جای شورزندگی که یونگ آن را در معنای Libido به کار می‌برد و با مفهوم فرویدی آن تفاوت عمده داشت)، زن ناشناس (روان زنانه یا مادینه جان) مرد ناشناس (روان مردانه)

خواننده از مطالعه کتاب به دو نکته پی می‌برد: ژرف کاوی‌های روان‌شناسانه مهرجویی در فیلم‌هایش مبنایی معرفت‌شناختی دارد و خوب است بدانیم که او از روان‌شناسی به سینما روی آورده است. دیگر این که مهرجویی نه تنها در سینما به زبانی ویژه و تشخیص یافته دست یازیده است، بلکه در زبان به معنای اخص آن و در تخصصی‌ترین نوع آن که ترجمه متون علمی است، صاحب سبکی والاست.

پانوشته‌ها:

۱ - depth Psychology

۲ - نام مکتب فروید «روانکاوای» و نام مکتب آدلر «روان‌شناسی فردی» است.

۳ - The unconscious ناآگاه و ناهشیار برابر دقیق این اصطلاح است. اما از دیرباز در زبان فارسی ناخودآگاه به کار رفته و جا افتاده است.

۴ - Collective unconscious

۵ - ego

۶ - archetype سرنمون برابر نهاد مترجم محترم است و برای یک دستی در اصطلاح، در این متن از آن استفاده شده است.

۷ - Psychogenic

۸ - shadow این صورت به سبب ساختار پیچیده‌ای که دارد شخصیت نام می‌گیرد و حامل عناصر منفی روان است.

۹ - قالبی باستانی از وجود مادر در روان که می‌تواند صورت‌های گوناگون متناسب با مادر تولید کند.

۱۰ - قالبی باستانی از وجود پدر یا روح در روان که رویاها یا افسانه‌ها غالباً به صورت پیرخرمندی ناصح ظاهر می‌شود.

۱۱ - Anima روان زنانه یا مادینه جان (در مرد).

۱۲ - Animus روان مردانه یا نرینه جان (در زن).

۱۳ - Persona نقاب شخصیتی که فرد در روابط گوناگون اجتماعی به چهره می‌زند و خود را با آن یکی می‌پندارد.

۱۴ - self مرکز نیروهای ناخودآگاه و جامع نیروهای روان.

۱۵ - individuation (تفرد).

۱۶ - اشاره به آموزه‌های مسیحیت.

۱۷ - Mandala (دایره جادویی).

۱۸ - incarnation (تجسد).

۱۹ - paradymic (نمونه‌ای).

۲۰ - روان عینی را یونگ در معنای ناخودآگاهی جمعی که کلی و همگانی است به کار می‌برد.

۲۱ - کارکردهای چهارگانه: تفکر، احساس، شهود و حس. نگرش‌های دوگانه: تیپ درون‌گرا و برون‌گرا.

۲۲ - ماده اولیه در کیمیا تری و جهان‌بینی‌های دینی.

۲۳ - سنگ فلسفی، ماده‌ای که کیمیاگران قصد به دست آوردنش را داشتند. (نمادی برای «خویشتن».)

۲۴ - inflation

۲۵ - هانا آرنهت می‌گوید: خواست قدرت ویژگی فرد قوی نیست، بلکه چون حسادت و از شرارت‌های انسان ضعیف است.